

دکتر رابرت وانوی، پادشاهان، سخنرانی ۴

دکتر رابرت وانوی، دکتر پری فیلیپس، تد هیلدبرانت، ۲۰۱۲ ©

متن پادشاهان، تاریخ تثبیه، تأکيدات اصلی

(LXX) و سپتواجینت (MT) متن پادشاهان در متن ماسورتیک

خب، بیایید نگاهی به بخش متن بیندازیم، و سپس آنچه را که من به تازگی منتشر کرده‌ام، از آیه ۱۵ شروع می‌کنیم و ادامه می‌دهیم. همه این مطالب تا جایی که در جزوه‌ها قرار داده‌ام، فقط مقدماتی هستند. به یاد داشته باشید هفته گذشته در مورد نام‌ها، محتوای کلی، ساختار کتاب، نویسنده، منابع، سن تألیف بحث کردیم و سپس در صفحه ۱۳ به «متن» رسیدیم. بنابراین بیایید ابتدا به بخش متن نگاه کنیم و سپس به جزوه جدید برویم. در *مقدمه عهد عتیق آر. کی. هریسون* آمده است که متن عبری پادشاهان شامل تحریف‌های متعددی است و برای اهداف بازسازی، نسخه سپتواجینت کمک ارزشمندی است. این نسخه کوتاه‌تر از متن ماسورتی است و بر اساس شکل خالص‌تری از LXX، تصور می‌شود که تفاوت‌های قابل اعتمادتری را حفظ می‌کند. به طور کلی عبری نسبت به نسخه موجود فعلی است. قطعاتی از کتب پادشاهان از غارهای قمران بازیابی شده‌اند و به نظر می‌رسد این دیدگاه را تأیید می‌کنند که زمانی متنی عبری وجود داشته که عمدتاً به متن زیربنایی سپتواجینت نزدیک‌تر بوده تا به متن زیربنایی ماسورتی، و در موارد خاصی، از هر دو برتر است.

برای مثال، آنچه که به نظر می‌رسد روایت دوم از فروپاشی پادشاهی باشد، پس از اول پادشاهان ۱۲:۲۴ از نسخه سپتواجینت گنجانده شده است. این نسخه وقایع مربوط به مرگ سلیمان و سلطنت رحبعام را روایت می‌کند و روایتی از شورش یربعام را با تکرار مطالبی از اول پادشاهان ۱۱ و ۱۲ ارائه می‌دهد. سوئیت می‌گوید که این افزوده، روایت دوم و متمایزی از داستان فروپاشی را تشکیل می‌دهد که به همان اندازه با روایت اول بر اساس یک اصل عبری استوار است. صرف نظر از ارزش این روایت خاص، شکی نیست که سپتواجینت و گاهی اوقات نسخه لوسیایی آن، برای مطالعه متنی کتاب پادشاهان ضروری هستند.

حالا این بحث نسبتاً فنی است. نمی‌خواهم وارد بحث متن پادشاهان شوم. متن پادشاهان از برخی جهات شبیه متن سموئیل است؛ بسیار پیچیده است زیرا بدیهی است که در جریان انتقال، برخی اشتباهات به متن راه یافته است. همچنین کاملاً واضح به نظر می‌رسد که سپتواجینت از نظر پیشینه بر اساس یک سنت عبری متفاوت است و متن عبری فعلی بر اساس متن ماسورتیک است، بنابراین مقایسه نقاط تفاوت تا آنجا که به مسائل متنی مربوط می‌شود، به یک موضوع بسیار فنی تبدیل می‌شود. این یک موضوع پیچیده است و فکر می‌کنم در بیشتر موارد، عدم قطعیت زیادی وجود دارد که آیا در یک مورد خاص، قرائت سپتواجینت را بر قرائت ماسورتیک ترجیح می‌دهید یا خیر. بیایید این تصور اشتباه را ایجاد نکنیم که متن پادشاهان چیزی کاملاً غیرقابل اعتماد است. من می‌گویم که این تفاوت‌ها معمولاً نکات جزئی هستند که هیچ تأثیری بر درک واقعی متن ندارند. به عنوان مثال، در

برخی موارد، اسمی با حرف تعریف و متنی عبری خواهید داشت اما بدون حرف تعریف در سپتوآجینت. بنابراین بسیاری از این تفاوت‌ها، موارد بسیار جزئی از این دست هستند، اما تفاوت‌هایی وجود دارد، و به نظر می‌رسد که در موارد خاص، نسخه هفتادگانی ممکن است خوانش ارجح‌تری را حفظ کند.

در ادامه، هریسون بدون شک در تعیین نقش مهم سپتوآجینتا در مطالعات متنی پادشاهان به طور کلی درست می‌گوید، اما در یک زمینه به نظر می‌رسد که این موضوع صدق نمی‌کند، یعنی در مورد گاهشماری. مدت‌ها تصور می‌شد که گاهشماری پادشاهان کاملاً غیرقابل اعتماد است. ظاهراً مترجمان سپتوآجینتا نیز همین دیدگاه را داشتند و مرتباً اعداد متن را تغییر می‌دادند تا برخی از این مشکلات را از بین ببرند. ادوین تیل، در کتاب *«اعداد اسرارآمیز پادشاهان عبری»* (نشان داده است که متن ماسورتیک، اگر به درستی فهمیده شود، داده‌های گاهشماری را به طور دقیق حفظ کرده است که اگرچه فهمیده نشده‌اند، اما در طول قرن‌ها به درستی منتقل شده‌اند.

من همین الان اشاره کردم که فکر می‌کنم در کلاس قبلی همگامسازی گاهشماری پادشاهان شمال و جنوب همگامسازی سلطنت پادشاهان شمال و جنوب را داشتیم. وقتی سعی می‌کنید این را با جمع کردن اعداد به سادگی محاسبه کنید، آنها برای مدت طولانی، برای صدها سال، از همگامسازی خارج می‌شوند. این چیزی بود که تا زمان نوشتن کتاب *«اعداد اسرارآمیز پادشاهان عبری»* توسط ادوین آر. تیل و یافتن راهی برای حل این اختلافات، هیچ راه حلی برای آن وجود نداشت. اما نکته‌ای که مطرح می‌شود را می‌بینید: علیرغم این واقعیت که ظاهراً سلطنت‌ها با هم هماهنگ نبودند، در متن حفظ شدند، که در واقع گواهی بر دقت انتقال حداقل آن بخش از متن است. انتظار می‌رود اتفاقی بیفتد، چیزی شبیه به سپتوآجینت، اگر مشکل ظاهری هماهنگسازی بود، مقداری اصلاح. بنابراین به نظر می‌رسد که حداقل در آن زمینه، متن ماسورتی متن ارجح را حفظ کرده است. همانطور که گری اول و دوم پادشاهان، صفحه ۴۵، می‌گوید: «اعداد سپتوآجینت نشان‌دهنده تلاش‌هایی برای هماهنگسازی گاهشماری با پیچیدگی آشکار است. معمولاً آنها به سادگی مشکل را پیچیده می‌کنند و ناآگاهی از سیستم‌های تاریخ‌گذاری در اسرائیل و یهودا را آشکار می‌کنند. هنگامی که سیستم‌های تاریخ‌گذاری را درک کنید، بسیاری از این مشکلات هماهنگسازی از بین می‌روند.» اما تا زمانی که تیل این موضوع را مورد بحث قرار نداده بود، درک بسیار کمی از این مشکل وجود داشت.

هنوز کارهای زیادی برای ارزیابی متن پادشاهان باقی مانده است. به مقاله «نقد متنی عهد عتیق» نوشته بروس والتکه در کتاب *«نقد کتاب مقدس: تاریخی، ادبی و متنی»*، انتشارات زوندروان، ۱۹۷۸ مراجعه کنید. بنابراین من فقط به این نکته در مورد متون اشاره کردم تا حداقل ایده‌ای از این سوال داشته باشید. بیا به سراغ آن جزوه جدید برویم. تیل اکنون در نسخه جدید، نسخه‌ای جدیدتر از نسخه اولیه، در دست

چاپ است. او همچنین نوعی خلاصه مختصر و عامه‌پسند از اثر بزرگتر خود نوشته است. این اثر منتشر شد و فکر می‌کنم نام آن «گاهشماري پادشاهان عبري» بود، و آن یک کتاب جیبی کوچک است که واقعاً خلاصه خوبی از اثر بزرگتر بود؛ اما متأسفانه آن کتاب جیبی کوچک هنوز چاپ نشده است، اما اثر بزرگتر هنوز چاپ می‌شود.

تاریخ تثنیه الهیات تثنیه تاریخ در ۳۵ یا ۴۰ سال گذشته شاهد بحث کامل، پیچیده و مداومی بر سر ماهیت و هدف نامیده می‌شود، بوده است. بخش زیادی از این بحث مربوط به هدف یا مقصود «آنچه» تاریخ تثنیه الهیاتی مورخ یا مورخانی است که این تاریخ را نوشته‌اند. به یاد دارید که هفته گذشته به اصطلاح «تاریخ تثنیه» اشاره کردم. شما می‌توانید از این اصطلاح به روشی که من آن را شروع می‌دانم استفاده کنید، و همچنین می‌تواند به روشی استفاده شود که به نظر من دیدگاه والای کتاب مقدس را نقض می‌کند. خود این اصطلاح توسط مارتین نوت رایج شد، این ایده اوست که نویسنده‌ای در دوره تبعید زندگی می‌کرده که در آن زمان تحت تأثیر کتاب تثنیه بوده است. البته نوت کتاب تثنیه را نه مربوط به موسی، بلکه مربوط به سال ۶۲۱ قبل از میلاد، زمان یوشیا، کمی قبل از تبعید می‌دانست. اما این نویسنده که در تبعید زندگی می‌کرده تحت تأثیر الهیات تثنیه قرار گرفته و سپس کل مجموعه مطالب را از کتاب تثنیه تا پایان کتاب دوم پادشاهان تألیف کرده است. اما می‌توان گفت که تثنیه مقدمه‌ای بر اثر او بوده است. این کتاب شامل الهیاتی است که او می‌خواست در بقیه اثر منعکس شود، بنابراین گفته می‌شود که یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان همگی تحت تأثیر این تاریخ تثنیه‌ای بوده‌اند.

این کتاب، تاریخ کل دوره تاریخ اسرائیل در کنعان را نشان می‌دهد که از دیدگاه یک متکلم زراعت‌شناس، یعنی تاریخ تثنیه، نوشته شده است.

حالا، عواقب آن را در نظر بگیرید. این شما را مجبور می‌کند تا بسیاری از آنچه در تاریخ نوشته شده است را درک کنید که نوشته‌های تاریخی قابل اعتمادی نیستند، زیرا او تاریخ را با دیدگاه‌های ثبت‌شده‌ای که با این قالب الهیاتی مطابقت دارند، تحریف کرده است. او با تأخیر می‌نویسد، الهیات خود را به زمان‌های گذشته نسبت می‌دهد و با انجام این کار، چیزها را مجبور می‌کند تا با الگویی که در واقعیت هرگز رخ نداده است، مطابقت داشته باشند. به نظر من این دیدگاه چیزی است که با کتاب مقدس به عنوان کتاب مقدس ناسازگار است.

با این حال، می‌توانید از این اصطلاح برای انعکاس چیزی که به نظر من درست است استفاده کنید، و آن این است که کتاب‌های یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان، ایده‌های الهیاتی کتاب تثنیه را منعکس می‌کنند. فکر نمی‌کنم در این مورد شکی وجود داشته باشد. نکته این است که تثنیه باید در جایی قرار گیرد که کتاب مقدس آن را قرار می‌دهد، در زمان موسی، که رابطه خداوند با قومش را در عهد سینا توضیح می‌دهد. این رابطه همان چیزی است که روند وقایع را در طول قرن‌ها هدایت می‌کرد. بنابراین نویسندگان، که من آنها را به عنوان یک نویسنده

ساکن در تبعید نمی‌بینم، بلکه نویسنده کتاب یوشع، نویسنده کتاب داوران، نویسنده سموئیل، نویسنده پادشاهان، همه افرادی بودند که در آن جریان فکری حرکت می‌کردند.

بنابراین، وقتی تاریخ آن دوره‌های مختلف را می‌ساختند، این داستان را آنطور که اتفاق می‌افتاد، تعریف می‌کردند، و اتفاقات آنطور که برنامهریزی شده بود، مثلاً از کتاب تثنیه، رخ می‌داد. خداوند فرمود اگر مطیع باشید، برکت خواهید داشت؛ اگر روی برگردانید، نفرین خواهید داشت. تاریخ اسرائیل این را منعکس کرد و در طول قرن‌ها اتفاق افتاد. بنابراین، از این نظر می‌توان گفت که یک راه مشروع برای صحبت در مورد الهیات تثنیه‌ای تاریخ وجود دارد، اما بیایید کمی بیشتر با آن پیش برویم.

شخصیت، هدف و تأکیدات پادشاهان الف. نویسنده، تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا را از یکی از این موارد، شخصیت و هدف پادشاهان اول و دوم است که با تأکیدات و دیدگاه عهد و پیمان ارائه می‌دهد ساختار آن دیده می‌شود. به طور کلی، فکر می‌کنم مشاهدات زیر را می‌توان از تأمل در مورد پادشاهان اول و دوم اثبات کرد:

الف (نویسنده تاریخچه‌ای از پادشاهان اسرائیل و یهودا را از منظر عهد و پیمان ارائه می‌دهد. بز اصلی این است که رفاه ملت به اطاعت پادشاه و مردم از تعهدات عهد و پیمان‌شان، همانطور که در عهد موسی تعریف شده است، بستگی دارد. من فکر می‌کنم این یک اصل اساسی کتاب پادشاهان است و به نظر من به همان اندازه در مورد مطالب یوشع، داوران و سموئیل نیز صدق می‌کند. وقتی به پادشاهان می‌رسیم، در مورد دوره پادشاهی صحبت می‌کنیم و تاریخ آن دوره را از منظر عهد و پیمان داریم. بز اصلی این است که رفاه ملت به اطاعت پادشاه و مردم از تعهدات عهد و پیمان‌شان بستگی دارد.

ب (ارزیابی نبوی از تاریخ اسرائیل بر اساس اصل عهد و پیمان

ب. تحلیل تاریخ اسرائیل از این دیدگاه عهدی را می‌توان در سراسر یوشع تا دوم پادشاهان یافت. این کتاب‌ها در سنت یهودی به طور کلی «انبیای پیشین» نامیده می‌شوند. به یک معنا می‌توان گفت که این کتاب‌ها حاوی ارزیابی نبوی از تاریخ اسرائیل، بر اساس یک اصل عهدی هستند. من فکر می‌کنم اصطلاح «انبیای پیشین» عنوان خوبی برای آنچه ما معمولاً کتاب‌های تاریخی می‌نامیم، باشد.

ما اغلب تاریخ را نوعی وقایع‌نگاری بی‌طرفانه و عینی می‌دانیم. اما من فکر می‌کنم نوشتن تاریخ واقعی همیشه شامل دیدگاه‌ها می‌شود. یک مورخ آنچه را که بر اساس معیارهای خاصی اتفاق افتاده است ارزیابی می‌کند، درباره چیزها قضاوت می‌کند و هر نقطه شروعی را که باشد، ثبت می‌کند. نویسندگان این کتاب‌ها از یوشع تا اول و دوم پادشاهان، این دیدگاه عهدی را در ارزیابی خود از آنچه در اسرائیل می‌گذشت، به کار می‌برند. به نظر من،

. این موضوع در ... منعکس شده است

می‌توان گفت یک تفسیر نبوی. این روایتی از اهمیت آنچه در حال وقوع بود، است. این یک تفسیر نبوی است که به نظر من، یک تفسیر الهامی است. به این معنا، دیدگاه خود خدا در مورد اهمیت این وقایع است که پیش روی ماست.

تاریخ چیز بسیار مرموزی است. اگر سعی کنید اهمیت یا معنای رویدادها و نحوه‌ی عملکرد خدا و کاری که خدا در تاریخ انجام می‌دهد را ارزیابی کنید، نظرات بسیار متفاوتی خواهید داشت. از یک نفر پرسید، یک چیز خواهد بود و از هر کس دیگری چیز دیگری. این می‌تواند یک چیز بسیار دشوار باشد. مگر اینکه کلام الهی را که تفسیر می‌کند داشته باشید، فکر می‌کنم درک دقیق چگونگی ارزیابی آنچه اتفاق می‌افتد بسیار دشوار است. این چیزی است که ما در یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان داریم؛ این یک تفسیر الهام‌بخش از تاریخ است.

ج. دیدگاه عهدی نویسنده/گردآورنده‌ی پادشاهان

ج. انتخاب و ماهیت مطالب گنجانده شده در کتاب‌های اول و دوم پادشاهان باید در ارتباط با دیدگاه عهدی نویسنده/گردآورنده آن درک و ارزیابی شود. اکنون، من می‌گویم نویسنده/گردآورنده صرفاً به این دلیل که فکر می‌کنم نویسنده کتاب‌های اول و دوم پادشاهان کسی بوده که از منابع استفاده کرده است. ما هفته گذشته در مورد این موضوع صحبت کردیم. او منابع متنوعی در اختیار داشت؛ او از آنها استفاده کرد، آنها را کنار هم گذاشت و این کتاب را خلق کرد، اما او این کار را به روشی یکپارچه انجام داد؛ بنابراین می‌توانید او را نویسنده/گردآورنده بنامید. هدف نویسنده ارائه تاریخ سیاسی و اقتصادی دوره پادشاهی اسرائیل مطابق با اصول تاریخ‌نگاری مدرن و سکولار نبود. این هدف او نبود. نویسنده در مورد اهمیت پادشاهان مختلف و اقدامات آنها، قضاوتی عهدی، و نه سیاسی-اقتصادی، ارائه می‌دهد.

برای مثال، از دیدگاه مورخ سکولار، عمری یکی از مهمترین پادشاهان پادشاهی شمالی بود. اما سلطنت او در شش آیه، اول پادشاهان 16: 23-28، رد شده است. عمری صد سال پس از دوران پادشاهی مهمش در پادشاهی شمالی، در اسناد سوری ذکر شده است. ممکن است انتظار داشته باشید که یک اسرائیلی توجه زیادی به عمری داشته باشد. او سامره را به عنوان پایتخت پادشاهی شمالی قرار داد و سلسله‌ای را تأسیس کرد که مدت زیادی دوام آورد. او پادشاه مهمی بود. نویسنده پادشاهان به این موضوع توجه زیادی نکرده است: شش آیه

به همین ترتیب، نقش مهم یربعام دوم از شمال به طور خلاصه در دوم پادشاهان ۲۳: ۱۴-۲۹ مورد بحث قرار گرفته است. یربعام دوم پادشاهی شمالی را از نظر سیاسی و اقتصادی به اوج خود رساند و حتی مرزهای آن را تا شمال گسترش داد. اما یربعام تا آنجا که به نویسنده پادشاهان مربوط می‌شود، اهمیت زیادی ندارد.

مثال دیگر، نویسنده چیزی از ۱۸ سال اول سلطنت یوشیا به ما نمی‌گوید، اما شرح یوشیا به عنوان یک حکومت او را با اصلاحاتی که در هجدهمین سال سلطنت او آغاز شد، آغاز می‌کند. دوم پادشاهان ۲۲:۳ در ادامه می‌آید. در آنجا چند فصل در مورد اصلاحات یوشیا وجود دارد، زمانی که او اسرائیل را به سوی خداوند فراخواند و عید فصیح را برگزار کرد. رویدادهای سیاسی مهم در خاور نزدیک باستان شامل مصر، بابل، آشور و تغییر عمده قدرت ژئوپلیتیکی سوریه به بابل نادیده گرفته می‌شوند، مگر اینکه مربوط به مرگ یوشیا باشد. در زمان یوشیا، شما یک انتقال قدرت بزرگ در جهان باستان داشتید. آن انتقال قدرت، تغییر از سلطه آشوریان به سلطه بابلی‌ها بود. مصر درگیر آن تغییر قدرت شد. اما می‌بینید، این یکی از آن نقاط عطف بسیار مهم از نظر تاریخ سیاسی است. پادشاهان حتی به آن اشاره‌ای نمی‌کنند. پادشاهان چیزی در مورد آن می‌گویند. تنها دلیلی که شما به چنین چیزی اشاره می‌کنید این است که فرعون نکو مصر برای کمک به آشوریان به آنجا رفت.

یوشیا، به هر دلیلی، پادشاهان این را هم به ما نمی‌گویند، اما او برای متوقف کردن نکو بیرون رفت و کشته شد، و به ما گفته می‌شود که چگونه در این نبرد با فرعون نکو کشته شد، اما این تنها دلیلی است که به آن پرداخته می‌شود. هیچ تلاشی برای ارزیابی آنچه در صحنه بین‌المللی و سیاسی در جریان بود، وجود ندارد. هیچ چیزی در مورد انگیزه‌هایی که باعث شد یوشیا با فرعون نکو مخالفت کند، گفته نشده است. در عوض، نگرانی این است که آیا پادشاهان انحرافات قابل توجهی از عهد یا تجدید عهد قابل توجهی داشتند یا خیر. اینها بیشترین توجه را به خود جلب می‌کنند. کسی مانند یوشیا، کسی مانند حزقیا، که اصلاحات و تجدید عهد را انجام داد، توجه زیادی را به خود جلب می‌کند. سپس کسی مانند منسی یا اخاب را دارید که از عهد روی گرداند و مردم را به بت‌پرستی سوق داد. آنها نیز می‌توانستند توجه زیادی را به خود جلب کنند. اما پادشاهانی که بیشترین توجه را به خود جلب می‌کنند، همانطور که می‌بینید، پادشاهانی هستند که نگرش‌های مثبت یا منفی قابل توجهی نسبت به مسئولیت‌های عهد نشان می‌دهند. آنها کسانی هستند که بیشترین توجه را به خود جلب می‌کنند.

منسی، دوم پادشاهان 21: 1-19، نمونه‌ای از انحراف از عهد است. در اینجا منسی به عنوان یک نمونه نیز، نافرمانی او از عهد مورد تأکید قرار گرفته است، نه ویژگی‌های سیاسی سلطنتش، مثلاً دخالت او در سیاست آشوریان در مصر، که در دوم پادشاهان به طور کلی به آن پرداخته شده است. این موضوع فقط از طریق اسناد آشوری برای ما شناخته شده است، جایی که منسی در متنی از اسرحدون و آشوربانیپال ذکر شده است. می‌بینید، وقتی پادشاهان به سلطنت منسی می‌پردازند، به این موضوع نمی‌پردازند که دخالت او در صحنه بین‌المللی و سیاسی چه بوده است. او درگیر بود زیرا این اسناد آشوری به آن اشاره می‌کنند. پادشاهان چیزی در مورد آن به ما نمی‌گویند. پادشاهان در مورد نحوه رویگردانی او از خداوند و تبعید منسی به بابل به ما می‌گویند. او توسط آشوریان به بابل تبعید شد. در آن زمان بین بابلی‌ها و آشوریان برای کنترل بابل مبارزه‌ای وجود داشت و این آغاز ظهور

بابل بود. اما تبعید منسی به بابل و توبه بعدی او فقط در دوم تواریخ ۱۰:۳۳-۱۳ آمده است. حتی در پادشاهان نیز در مورد آن چیزی گفته نشده است.

اخاب یکی دیگر از حاکمانی است که مورد توجه گسترده قرار گرفت، نه به دلیل اهمیت سیاسی فوق‌العاده‌اش، بلکه به دلیل تهدیدات جدی برای وفاداری به عهد که در دوران حکومت او در اسرائیل پدید آمد از جنبه مثبت، به حزقیا و یوشیا به دلیل مشارکتشان در تجدید عهد، توجه زیادی شده است. از این منظر است که گفته می‌شود همه پادشاهان شمال در نظر خداوند پلید بوده‌اند و در راه یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشاند، گام برداشته‌اند. یربعام پسر نباط اولین پادشاه دوره پادشاهی تقسیم‌شده شمالی است و او آن گوساله‌های طلایی را در دان و بیت‌ئیل برپا کرد. همه پادشاهان شمال پس از او نیز از این رسم پیروی کردند و بنابراین گفته می‌شود که در نظر خداوند پلید بوده‌اند.

بسیار خوب، این «ج» بود که ایده اصلی آن این است که انتخاب و ماهیت مطالب گنجانده شده در پادشاهان باید از این منظر عهدی درک شود. این یک ارزیابی سیاسی-اقتصادی از دوره پادشاهی در اسرائیل نیست - این یک ارزیابی عهدی است.

د. نویسنده بر رابطه متقابل بین پیشگویی و تحقق تأکید می‌کند

د. نویسنده بر رابطه متقابل بین پیشگویی و تحقق در تحولات تاریخی در تجربه ملت اسرائیل تأکید می‌کند. تأکید زیادی بر پیشگویی و تحقق وجود دارد. به عبارت دیگر، اتفاقاتی در تجربه تاریخی اسرائیل رخ داده است. از قبل به ما گفته شده است، و سپس آنها به وقوع پیوسته‌اند. همانطور که گرهارد فون راد، *الهیات تنبیه تاریخ و اول و دوم پادشاهان*، در "مسئله ششگانه و سایر مقالات" اشاره کرده است، پیشگویی و تحقق در کل کتاب پادشاهان حاکم است. او یازده مورد از این موارد را فهرست می‌کند که در آنها معمولاً تحقق با عبارتی مانند مطابق کلام خداوند که از زبان [یک پیامبر معین] گفته است "یا نقل قولی مشابه از تحقق، معرفی می‌شود. شما" یازده بار با این مورد مواجه می‌شوید. نتیجه این تأکید در کتاب پادشاهان این است که تاریخ این دوره نه به عنوان ترکیبی آشفته از اتفاقات ناشی از تلاقی تصادفی وقایع خاص، بلکه به عنوان مسیری از تاریخ اسرائیل که توسط خدایی حاکم تعیین می‌شود که بر تمام تاریخ حکومت می‌کند و سرنوشت تاریخی اسرائیل را مطابق با اهداف خود هدایت می‌کند، ارائه می‌شود.

این یک دیدگاه در مورد تاریخ است، اینکه خدایی وجود دارد که تاریخ را کنترل می‌کند و می‌تواند از قبل بگوید که این یا آن اتفاق خواهد افتاد، و می‌افتد. شما این نوع توالی را در پادشاهان می‌بینید: پیشگویی و تحقق در حالی که در این دوره از تاریخ حرکت می‌کنید.

خود پیامبران به عنوان پیام‌آوران عهد، جایگاه برجسته‌ای ه. نه تنها پیشگویی و تحقق وعده‌ها نقش مهمی در ساختار کتاب پادشاهان ایفا می‌کنند، بلکه خود پیامبران دارند نیز در نقش خود به عنوان پیام‌آوران عهد، جایگاه برجسته‌ای دارند. تلاش‌های الیاس و الیشع برای دور کردن مردم از بت‌پرستی و بازگرداندن آنها به اطاعت از عهد، به طور گسترده پوشش داده شده است. الیاس و الیشع احتمالاً در کتاب پادشاهان بیشتر از هر دو فرد دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند. آنها بسیار برجسته هستند؛ مطالب زیادی به خدمت الیاس و جانشینش الیشع اختصاص داده شده است. سایر پیامبرانی که به خدمت آنها اشاره شده است عبارتند از: اخیا، اول پادشاهان 11:29؛ شمیا، اول پادشاهان 12:22؛ یهو، اول پادشاهان 16:1؛ میکایا، اول پادشاهان 22؛ هولده، دوم پادشاهان 22:14؛ یونس، اول پادشاهان 27-14:23؛ و اشعیا، دوم پادشاهان ۱۹. توجه کنید که فقط دو نفر آخر، یونس و اشعیا، پیامبران رسمی یا مکتوب نامیده می‌شوند که کتابی از کتاب مقدس را به نام خود به ما داده‌اند. ممکن است پیامبران دیگر نوشته باشند، ممکن است ننوشته باشند، اما اگر نوشته باشند، در کتاب مقدس حفظ و گنجانده نشده‌اند. اما تأکید زیادی بر پیامبران و نقش پیامبران در دعوت پادشاهان به اطاعت از راه عهد وجود دارد.

و. وعده خداوند به داوود با اطاعت/نافرمانی از عهد آمیخته شده است

و. در حالی که نویسنده بر اطاعت یا عدم اطاعت اسرائیل از تعهدات عهدی خود به عنوان امری تعیین‌کننده برای سرنوشت تاریخی تأکید می‌کند، در عین حال اهمیت گسترده وعده خداوند به داوود را نیز تصدیق می‌کند - مبنی بر اینکه سلسله او برای همیشه پابرجا خواهد ماند. این تعهد الهی به خاندان داوود و شهر اورشلیم، که نام خود را در آن ساکن ساخت، همچنین عاملی در تعیین تجربه تاریخی اسرائیل بود. این موضوع در اشارات به «چراغ» که خداوند به داوود وعده داده بود، قابل توجه است.

بیابید به چند مورد از اشارات او نگاهی بیندازیم تا بتوانید منظور من را بفهمید. اول پادشاهان ۱۱:۳۶ :

این زمان تقسیم پادشاهی است و خداوند می‌گوید: «یک قبیله را به پسرش [یعنی پسر سلیمان] می‌دهم تا بندهام» داوود همیشه در اورشلیم، شهری که برای قرار دادن نام خود برگزیدم، چراغی در پیشگاه من داشته باشد «وقتی سلیمان از خداوند رویگردان شد و بر بعام در زمان جانشینی رحبعام بر تخت یهودا شورش کرد، خداوند می‌گوید که با دادن قبیله یهودا به رحبعام، نسل داوود را حفظ خواهد کرد. دلیل این امر این است که «بندهام داوود همیشه در اورشلیم چراغی در پیشگاه من داشته باشد» دلیل این امر این است که خداوند به داوود وعده سلسله ابدی داده بود و این وعده بر روند تاریخ تأثیر می‌گذارد. خداوند به خاطر وعده‌اش، تخت داوود را حفظ کرد.

به آیه ۴:۱۵ نگاه کنید: «با این حال، خداوند، خدای داوود، به خاطر او، در اورشلیم چراغی به او داد و

پسری را جانشین او کرد و اورشلیم را استوار ساخت. زیرا داوود آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام داده بود و در تمام روزهای زندگی‌اش، جز در مورد اوربای حتی، از هیچ یک از فرامین خداوند کوتاهی نکرده بود.»

می‌بینید، آن آیه باید با آنچه قبل از آن آمده است خوانده شود. ما در مورد ایبا صحبت می‌کنیم و شما در آیه می‌خوانید: «او تمام گناهی را که پدرش قبل از او مرتکب شده بود، مرتکب شد. قلب او مانند قلب جدش داوود ۳ کاملاً به خداوند، خدایش، اختصاص نداشت. با این وجود، خداوند به خاطر داوود، با برانگیختن پسری برای «جانشینی او، چراغی در اورشلیم به او داد»

ببینید، نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که وعده به داوود نیز عاملی در مسیر تاریخ اسرائیل است. اشارات دیگری نیز به این موضوع وجود دارد که دوم پادشاهان ۸:۱۹ یکی دیگر از این موارد است. همچنین در اشارات کلی‌تر به وعده به داوود (اول پادشاهان ۸:۲۰، ۲۵؛ ۹:۵) و تأثیری که این وعده بر تحولات تاریخی خاص در تاریخ بعدی یهودا دارد، به نظر می‌رسد. به اول پادشاهان ۱۱، ۱۲ و ۱۱:۱۳-۳۲ مراجعه کنید. نویسنده پادشاهان کاملاً آگاه است که عامل مهم دیگری در مسیر تاریخ اسرائیل، وعده‌ای بود که خداوند به داوود داده بود.

ز. زندگی و سلطنت داوود، معیار ایده‌آلی است که زندگی پادشاهان بعدی با آن

نویسنده‌ی کتاب پادشاهان نه تنها بر وعده‌ی الهی به داوود و خاندانش و تأثیری که این امر بر سنجیده می‌شود تجربه‌ی تاریخی اسرائیل داشته تأکید می‌کند، بلکه از زندگی و سلطنت داوود به عنوان معیار ایده‌آلی که زندگی پادشاهان بعدی با آن سنجیده می‌شود نیز استفاده می‌کند. و اینجاست که ما مرتباً با این عبارت مواجه می‌شویم، ما فقط یکی از آنها را می‌خوانیم، اما اجازه دهید من فقط یکی را به دلخواه اینجا انتخاب کنم. به آیه‌ی ۱۵:۱۱ نگاه کنید زیرا در همان فصلی است که ما به آن باز هستیم. آیه‌ی ۱۵:۱۱ می‌گوید: «آسا آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام داد، همانطور که پدرش داوود انجام داده بود.» ببینید، این نوع بیان جایی است که کسی کاری را انجام می‌دهد که به خاطر آن مورد ستایش قرار می‌گیرد، و سپس مقایسه‌ای با داوود به عنوان معیاری که پادشاهان با آن قضاوت می‌شوند، انجام می‌شود، داوود ایده‌آل است - این اغلب انجام می‌شود. در این، نویسنده نگرش مثبتی نسبت به نهاد پادشاهی به طور کلی و نهاد داوود به طور خاص نشان می‌دهد. فکر نمی‌کنم بتوان گفت که نویسنده‌ی پادشاهان نگرش کاملاً منفی نسبت به پادشاهی دارد. درست است که پادشاهان دائماً از ایده‌آل خود عقب می‌مانند و به همین دلیل محکوم می‌شوند، اما این بدان معنا نیست که نویسنده دیدگاه کاملاً منفی نسبت به پادشاهی دارد. به نظر من، این موضوع در نحوه‌ی صحبت او از داوود منعکس شده است.

ح. هدف توضیح دلیل تحقیر به مردمی در تبعید به دلیل

وقتی همه این عوامل، به یاد نمی‌آورم چند مورد بود، اما از الف تا ی با هم در نظر گرفته شوند، شکستن عهد واضح به نظر می‌رسد که اول و دوم پادشاهان نوشته شده است تا به مردمی در تبعید توضیح دهد که دلیل تحقیر آنها این است که آنها قومی پیمان‌شکن بودند. به یاد داشته باشید که این کتاب در تبعید نوشته شده است. آنها داوری را تجربه کرده‌اند و این توضیحی است که آنها با نگاه به تاریخ خود به آن پی می‌برند. فکر می‌کنم این موضوع به وضوح برای آنها توضیح داده شده است. خدا در تحمیل تبعید بر آنها مقدس و عادل است.

ما این موضوع را در مورد پادشاهی شمالی در دوم پادشاهان ۱۷: ۶-۲۳ می‌بینیم. ببینید به آن نگاه کنیم. من فکر می‌کنم این فصل مهمی است زیرا سقوط پادشاهی شمالی در آن اتفاق می‌افتد و وقتی این اتفاق می‌افتد، توضیحی در مورد اینکه چرا پادشاهی شمالی به تبعید رفت، ارائه می‌شود. شما در ۵ یا ۶ آیه اول می‌خوانید که چگونه آشوریان آمدند، به سامره حمله کردند، آن را تصرف کردند و سپس بنی‌اسرائیل را به آشور تبعید کردند.

به آیه ۷ نگاه کنید: «همه این اتفاقات به این دلیل رخ داد که بنی‌اسرائیل علیه خداوند، خدای خود، که آنها را از مصر و از زیر سلطه فرعون، پادشاه مصر، بیرون آورده بود، گناه کرده بودند. آنها خدایان دیگر را پرستش می‌کردند و از اعمال ملت‌هایی که خداوند از پیش روی آنها رانده بود، و همچنین از اعمالی که پادشاهان اسرائیل رواج داده بودند، پیروی می‌کردند. بنی‌اسرائیل مخفیانه کارهایی علیه خداوند، خدای خود انجام می‌دادند که درست نبود. از برج‌های دیده‌بانی گرفته تا شهرهای مستحکم، در تمام شهرهای خود برای خود مکان‌های بلند ساختند. آنها سنگ‌های مقدس و اشیره‌ها را بر روی هر تپه بلند و زیر هر درخت سرسبزی قرار دادند. در هر مکان بلند، مانند ملت‌هایی که خداوند از پیش روی آنها رانده بود، بخور سوزاندند. آنها کارهای شیطانی انجام دادند که خشم خداوند را برانگیخت. آنها بت‌ها را پرستش کردند، در حالی که خداوند گفته بود: «شما این کار را نخواهید کرد.» خداوند از طریق همه انبیا و پیشگویان خود به اسرائیل و یهودا هشدار داد: «از راه‌های بد خود بازگردید. فرامین و احکام مرا، مطابق با تمام شریعتی که به پدرانان امر کردم و از طریق بندگانم انبیا به شما رساندم، رعایت کنید.»

پیامبران آنها را به بازگشت به عهد فرا می‌خوانند. ۱.

ببینید، این وظیفه انبیا بود، بازگرداندن آنها به سوی عهد، بازگرداندن آنها به سوی اطاعت از شریعت. اما آنها گوش ندادند و مانند پدرانشان که به خداوند، خدای خود، توکل نکردند، سرسخت بودند. «و آیه ۱۵ هم هست: احکام او و عهدی را که با پدرانشان بسته بود و هشدارهایی را که به آنها داده بود، رد کردند.» این قلب ماجراست. احکام و عهد او را رد کردند. «آنها از بت‌ها پیروی کردند؛ از ملت‌ها تقلید کردند. آیه ۱۶: آنها فرامین خداوند را ترک کردند.» آیه ۱۸: «پس خداوند بر اسرائیل خشمگین شد و آنها را از حضور خود دور کرد.» مسئله این است، و کتاب پادشاهان به مردمی که در تبعید هستند توضیح می‌دهد که چرا در این موقعیتی هستند که خود را در آن می‌یابند.

به نحوه ادامه آیه ۱۸ توجه کنید؛ زیرا این فصل در زمینه سقوط پادشاهی شمالی است. البته، نویسنده در تبعید زندگی می‌کند، او در زمانی زندگی می‌کند که پادشاهی جنوبی نیز همین کار را انجام داده بود. و بنابراین، به آنچه او می‌گوید توجه کنید: «فقط قبیله یهودا باقی ماند و حتی یهودا نیز فرامین خداوند خدای خود را نگه نداشتند.» می‌بینید، این همان داوری است که بر یهودا نازل می‌شود. حتی یهودا نیز فرامین خداوند خدای خود را نگه نداشتند، آنها از اعمالی که اسرائیل رواج داده بود پیروی کردند. بنابراین، خداوند همه قوم اسرائیل را رد کرد. توضیح فصل ۱۷ در واقع توضیحی است که چرا این [داوری] تنها در مورد شمال، بلکه به طور مساوی در مورد جنوب نیز اعمال می‌شود. مسئله همین است. آنها عهد را رد کردند. بنابراین او آنها را رنج داد، آنها را به دست غارتگران سپرد تا اینکه آنها را از حضور خود بیرون راند. این صحبت از یهودا، پادشاهی جنوبی است. بسیار خوب، ما این را در مورد پادشاهی شمالی در دوم پادشاهان ۱۷: ۶-۲۳ می‌بینیم. ما این را در رابطه با پادشاهی جنوبی در دوم پادشاهان ۱۸: ۱۷-۲۰ در دو آیه‌ای که بررسی کردیم، می‌بینیم.

دوم پادشاهان ۲۱ درباره سلطنت منسی به ما می‌گوید. و وقتی درباره سلطنت منسی، شرورترین پادشاه جنوب، می‌خوانید، خداوند می‌گوید به خاطر منسی، تبعید یهودا اجتناب‌ناپذیر است. این اتفاق خواهد افتاد، مقرر شده است، مقرر شده است. پس از منسی، با یوشیا اصلاحاتی را می‌بینید، اما کافی نیست. در آن زمان خیلی دیر شده است زیرا داوری قطعی شده است. در دوم پادشاهان ۲۲ و ۲۳، اصلاحات تحت نظر یوشیا خیلی کم و خیلی دیر تلقی می‌شود (به دوم پادشاهان ۲۳: ۲۶ و ۲۷ مراجعه کنید). (آیات ۲۶ و ۲۷ می‌گویند: «با این وجود، خداوند از آتش خشم شدید خود که به خاطر تمام کارهایی که منسی انجام داده و او را به خشم آورده بود، بر یهودا شعله‌ور شده بود، برنگشت. پس خداوند فرمود:» من یهودا را نیز از حضور خود دور خواهم کرد، همانطور که اسرائیل را دور کردم، و اورشلیم، شهری را که برگزیدم، و این معبد را که درباره‌اش گفتم:» نام من در آنجا خواهد بود.» ترک خواهم کرد.» حتی این واقعیت که او نام خود را در معبد اورشلیم ساکن کرده بود، چیزی نبود که به طور خودکار بقای مداوم یهودا را تضمین کند، زیرا آنها همچنان از او رویگردان بودند. بنابراین، این کتاب اساساً تحلیلی گذشته‌نگر از تاریخ اسرائیل است که برای توضیح دلایل ویرانی اورشلیم و تجربه تبعید ارائه شده است.

با این حال، این بدان معنا نیست که همه چیز از دست رفته و هیچ امیدی برای آینده وجود ندارد. نویسنده وعده به داوود را در طول تاریخ مد نظر دارد. علیرغم نافرمانی اسرائیل و تحقق نفرین‌های عهد سینا در نتیجه آن، پیامدهای وعده او به داوود برای آینده اسرائیل بررسی یا تفسیر نشده است. اما این وعده در کتاب پادشاهان به عنوان مبنایی برجسته است که اسرائیل می‌تواند با دلیل خوبی برای امید به آینده به جای ناامیدی نگاه کند. در همین رابطه است که فون راد در مقاله خود با عنوان "مشکل شش‌گانه" درباره دوم پادشاهان 25: 27-30 می‌گوید - این آخرین بخش کتاب است که یهو پاکین، که به بابل برده شده و به زندان افتاده بود، از زندان بابل آزاد می‌شود. فون راد می‌گوید -- «بدیهی است که در اینجا هیچ چیز به طور دقیق با اصطلاحات الهیاتی بیان نشده است. اما اشارهای

دقیق و سنجیده به رویدادی شده است که برای تثبیت‌دهان اهمیت زیادی دارد، زیرا مبنایی را فراهم می‌کند که یهوه در صورت تمایل می‌توانست بر اساس آن بیشتر بسازد. در هر صورت، خواننده باید این متن را به عنوان نشانه‌ای از این واقعیت بداند که نسل داوود به پایان قطعی نرسیده است. «در پایان کتاب، نسل داوود هنوز دست نخورده است. یهو یا کین هنوز زنده است؛ او از زندان آزاد شده است. شما نمی‌دانید که پس از آن چه اتفاقی خواهد افتاد. نویسنده حدس و گمان نمی‌کند. بسیار خوب، همه اینها تحت این عنوان بود:» شخصیت و هدف پادشاهان اول و «دوم، همانطور که در این تأکيدات و ساختار دیده می‌شود»

۲. تاریخ تثبیت‌دهان مارتین نات و گرهارد فون راد

بگذارید فقط کمی در مورد انواع تأکیدیاتی که می‌بینید و اینکه چگونه بر هدف کتاب تأثیر می‌گذارند، به شما ایده بدهم. بسیار خوب، "2" "چند نظر مختصر در مورد رویکردهای مارتین نات و گرهارد فون راد به تاریخ تثبیت." اول از همه، مارتین نات، او مبتکر کل این "تاریخ تثبیت" به معنای فنی کلمه بود. مارتین نات این ایده را مطرح کرد که تمام تثبیت تا دوم پادشاهان اثر یک مورخ تثبیت‌دهی از عصر تبعید است. با این حال، اکثر مردم معتقدند که این تاریخ تثبیت کاملاً فاقد چشم‌اندازی برای آینده است. تنها علاقه به گذشته است. او هیچ بُعد آخر الزمانی در این اثر نمی‌بیند و می‌گوید که مورخ تثبیت در هیچ کجا تأیید یا تلویحاً نمی‌گوید که تاریخ اسرائیل می‌تواند فراتر از فاجعه‌ای که خدا به دلیل گناهانشان بر آنها نازل کرده است، ادامه داشته باشد. این یک تاریخ تمام شده است. او خاطر نشان می‌کند که دوم پادشاهان ۲۷:۲۵-۳۰ هیچ اشاره‌ای به بازگشت به آینده ندارد و به هیچ وجه چنین تفسیری از آن قابل تصور نیست. نات این دیدگاه منفی را با تثبیت، که نفرین‌هایی را برای نافرمانی بیان می‌کند، سازگار می‌داند.

حال، اگر تثبیت را بشناسید، ممکن است بگویید: «در مورد تثبیت ۳۰ چطور؟» «این می‌گوید که خداوند توبه را به ارمغان خواهد آورد، و وقتی این اتفاق بیفتد، پراکندگی بازمی‌گردد. نات، تثبیت ۳۰: ۱-۴ را به عنوان یک افزوده‌ی بعدی می‌بیند. همه اینها از مجموعه انتقادی است. وقتی عبارتی مانند آن با نظریه مطابقت ندارد، همیشه گفته می‌شود که در ابتدا وجود نداشته است. به نظر می‌رسد واضح است که در این دیدگاه، توجه کافی به وعده‌ی داوود و عملکرد آن در روایت‌های پادشاهان نشده است. من فکر می‌کنم این چیزی است که نادیده گرفته شده است. ارزیابی آن بسیار منفی است، اما با این حال، مضمون داوودی که در سراسر کتاب جریان دارد، چیزی مثبت است. مسلماً، آن پادشاهانی که در نسل داوود آمدند، مطابق آرمان عمل نکردند، اما با این وجود، آن وعده دست نخورده باقی مانده است.» من به شما سلسله‌ای خواهم داد که پایدار باشد «به دوم سموئیل ۱۴: ۷ برمی‌گردد

فون راد و هیلزگشیت [تاریخ نجات]

بباید به سراغ فون راد برویم. هم نوت و هم فون راد، محققانی مدرن، عقل‌گرا و منتقد هستند و نه محققانی انجیلی. فون راد در حالی که انتظار دارد تر ادبی نوت به عنوان یک مورخ تثنیه‌ای باشد، با دیدگاه نوت در مورد هدف یا غایت جهان مخالف است. محور دیدگاه فون راد در مورد تاریخ تثنیه، الهیات «کلام خدا» - اصطلاح او - است که او در آن می‌یابد. این کلمه ابتدا در تثنیه اعلام می‌شود و سپس در بقیه مطالب تکرار می‌شود. آنچه اتفاق می‌افتد، تأثیر این کلمه کافی است. عملکرد این کلمه است که تاریخ را به اصطلاحی آلمانی برای «تاریخ نجات» است. با این حال، این *Heils geschichte*. تاریخ نجات «تبدیل می‌کند» کلمه هم محکوم‌کننده است (همانطور که در لعنت‌هایی مانند تثنیه 28:15 و بعد از آن دیده می‌شود) و هم رهایی‌بخش است (همانطور که در وعده مسیحایی دوم سموئیل 7 دیده می‌شود). (هر دو به یک اندازه در تاریخ مؤثرند. آنچه در تاریخ اسرائیل اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد به این کلمه دوگانه بستگی دارد که او اساساً آن را به عنوان قانون و انجیل می‌بیند، و نه به خود وقایع. به همین دلیل، تاریخ اسرائیل رو به آینده باز است. پایان کتاب دوم پادشاهان، جایی را برای تحقق احتمالی وعده مسیحایی در آینده باقی می‌گذارد.

بنابراین، تاریخ تثنیه مانند نات، تنها هدف منفی ندارد، بلکه پذیرای امکان احیای خاندان داوود نیز هست. به نظر می‌رسد دیدگاه فون راد، بهتر از دیدگاه نوت، حق مطلب را در مورد محتوای یوشع تا پادشاهان ادا می‌کند؛ با این حال، رویکرد او شامل تعدادی فرض است که ارزش واقعی و پایدار مطالب را برای ما به عنوان چیزی که می‌توانیم ایمان خود را بر آن بنا کنیم و تقویت کنیم، از بین می‌برد. من فکر می‌کنم این مهم است. برای فون راد *Heilsgeschichte*. دو اصطلاح آلمانی به دو نوع مختلف تاریخ اشاره دارند، *historie* و *heilsgeschichte*. به معنای «تاریخ» (به معنای آنچه اتفاق افتاده است *historie* به معنای «تاریخ نجات» است) و به معنای آنچه اتفاق افتاده نیست: بلکه یک تاریخ مورد باور، یک تاریخ اعتراف شده است *Heilsgeschichte*. به شدت *historie* و *heilsgeschichte* به معنای آنچه اتفاق افتاده است، تاریخ است. زیرا فون راد *Historie* **اعترافی** است *heilsgeschichte* به آنچه اتفاق افتاده نیست، بلکه به *historie* از هم جدا هستند. علاقه او به که در روایات تاریخی عهد عتیق می‌یابد. این در نهایت به این معنی است که روایات تاریخی از یوشع تا دوم پادشاهان چیز زیادی در مورد آنچه واقعاً اتفاق افتاده است به ما نمی‌گویند. آنها به ما می‌گویند که یک متکلم خاص که در تبعید زندگی می‌کرد، در مورد اهمیت الهیاتی گذشته اسرائیل چه اعتقادی داشت و این چه پیامدهایی ممکن است برای آینده داشته باشد.

برای مثال، در صحبت از استاندارد اجباری ادعایی وحدت آیینی، که توسط مورخ تثنیه‌ای برای همه پادشاهان دوره پادشاهی اعمال می‌شود، دیدگاه کسی مانند فون راد، در واقع، یک دیدگاه رایج است، این نویسنده این آرمان را دارد که تثنیه مستلزم تمرکز عبادت بود. فقط یک مکان عبادت مشروع وجود داشت و آن اورشلیم بود. همه پادشاهان کل دوره بر اساس اینکه آیا آنها با آن استاندارد تمرکز عبادت مطابقت داشتند یا خیر، ارزیابی

می‌شدند.

حال، رویکرد آنها فرض می‌کند که ایده تمرکز عبادت تا زمان یوشیا و کتاب قانونی که در معبد آنجا یافت شد، مطرح نشده بود. ظاهراً این کتاب در زمان یوشیا گردآوری شده و ادعا می‌شود که موسی است - در حالی که در واقع اینطور نبود - با هدف خاص تمرکز قدرت در اورشلیم توسط پیامبران و کاهنان اورشلیم با محدود کردن تمام عبادت‌های مشروع در اورشلیم. طبق طرح فون راد، این موضوع به ولهاوزن برمی‌گردد: آن حرکت در تاریخ اسرائیل از مکان‌های عبادت متعدد به یک مکان عبادت واحد در زمان یوشیا به اوج خود رسید. بنابراین می‌بینید که اینجا چه اتفاقی می‌افتد: فون راد در صحبت از «استاندارد اجباری ادعایی وحدت فرقه‌ای که توسط مورخان تثنیه برای همه پادشاهان دوره پادشاهی اعمال می‌شود»، می‌گوید: «مسئلاً در دوره پادشاهی ناشناخته بود.» این همان تقاضا برای تمرکز عبادت است زیرا تا سال ۶۲۱ قبل از میلاد مطرح نشد.

او در ادامه می‌گوید: «در هر دوره‌ای از تاریخ، گذشته همیشه، تا حدی، به دلیل کاربرد ذهنی استانداردهایی که برای عصر بعدی الزام‌آور شده‌اند، مورد قضاوت نادرست قرار می‌گیرد.» این چیزی است که او می‌گوید در تمام طول این تاریخ اتفاق افتاده است. این استاندارد متأخر برای پادشاهانی اعمال شده است که قبل از زمانی که این استاندارد وجود داشته، زندگی می‌کرده‌اند. آنها با استاندارد قضاوت می‌شوند که حتی در زمانی که در آن زندگی می‌کردند، وجود نداشته است. او می‌گوید: «در هر دوره‌ای، گذشته همیشه، تا حدی، به دلیل کاربرد ذهنی استانداردهایی که برای عصر بعدی الزام‌آور شده‌اند، مورد قضاوت نادرست قرار می‌گیرد.» با این حال، او در ادامه می‌گوید: «این نقل قول به این معنی نیست که می‌توان در مورد درستی عینی و در واقع.» ضرورت چنین قضاوت‌هایی تردید کرد

توجه داشته باشید که عینیت به قضاوت متکلم نسبت داده می‌شود، نه به واقعیت رویدادهای گزارش شده. فکر می‌کنم مشکل او همین است. اگر قرار است به نحوی معنادار در مورد عینیت صحبت کنید، به نظر من باید در مورد عینیت و واقعیت‌ها صحبت کنید. او در مورد واقعیت‌ها به معنای آنچه اتفاق افتاده صحبت نمی‌کند. او در مورد عینیت این قضاوت صحبت می‌کند، که همان کاربرد ذهنی قانون قبل از وجود آن است. او سعی می‌کند نوعی عینیت را به چیزی وارد کند که بدیهی است که آن نیست، حداقل تا جایی که من می‌فهمم منظورش چیست.

او همچنین از «کاستی‌های آشکار نوشته‌های تاریخی مورخان تثنیه‌ای» سخن می‌گوید (الهیات عهد عتیق، صفحه ۳۳۶). (او می‌گوید): «محقق تثنیه‌ای دیگر معیارهای معتبری برای بسیاری از وقایع گذشته در اختیار نداشت، اما دغدغه او فقط اهمیت الهیاتی فجایی بود که بر دو پادشاهی وارد شده بود. همین دغدغه بود که «این دیدگاه را در مورد تاریخ ایجاد کرده بود»

در جای دیگری از مورخ تثنیه‌ای صحبت می‌کند که با طیف گسترده‌ای از مطالب سنتی کار فون راد می‌کرد. او می‌گوید: «اغلب این مطالب به راحتی با نگرش الهیاتی اساسی تثنیه‌ای تطبیق پیدا نمی‌کردند. به عنوان

مثال، مطالب مربوط به عهد داوود، به گفته فون راد، کاملاً غیرتثنی است. اما مورخ تثنیه‌ای به این دلیل آن را «مستثنی نکرده است»

دلیل غیرتثنی بودن آن، مطالب مثبت درباره داوود است. ایده این است تاریخ تثنیه‌ای در مقابل عهد داوود که افرادی که تحت تأثیر تثنیه قرار داشتند، مخالف پادشاهی بودند زیرا پادشاهی ذاتاً پادشاهی خداوند را نقض می‌کرد. مطالب مربوط به داوود مثبت است، بنابراین با الهیات تثنیه‌ای مطابقت ندارد.

من فکر می‌کنم این به خودی خود یک سوءتفاهم است، اما او این‌طور آن را می‌خواند. چیزی که او می‌گوید این است: «مفاهیم عهد داوود کاملاً غیرتثنی است، اما مورخ تثنیه آن را به این دلیل مستثنی نکرده است. این نشان دهنده این ایده است که بین عهدهای موسی و داوود یک تضاد اساسی وجود دارد که هر کدام منعکس کننده یک سنت و منافع متفاوت هستند.» این دیدگاه فون راد است. شما در اینجا دو سنت متفاوت دارید که قرار نیست با هم هماهنگ شوند، بنابراین شما بین عهد سینا و عهد داوود تضاد قائل می‌شوید.

او در کتاب «مسئله شش‌گانه» می‌گوید: «با اتخاذ این سنت قویاً تثبیت‌شده، تثنیه‌دان بلافاصله از فضای بومی خود در کتاب تثنیه، جایی که دیدگاه الهیاتی او از آنجا سرچشمه گرفته است، فاصله گرفته است. وسعت استفاده تثنیه‌دانان از سنت‌های خود نشان می‌دهد که سنت‌های تثنیه‌دان نمی‌توانستند در اینجا جایگاه خود را حفظ کنند. مفهوم مسیحایی بسیار قدرتمندی که آشکارا بر آن تأثیر گذاشته بود، به آن نفوذ کرده و خواستار توجه شده بود.» بنابراین این نویسنده، که با این سنت‌های مختلف کار می‌کرد، هر دو آنقدر قوی بودند که نتوانست موارد مربوط به داوود را حذف کند، بنابراین سعی می‌کند آن را در نظر بگیرد، اما این موضوع در تضاد با الهیات تثنیه‌دانان است؛ حداقل این دیدگاه فون راد است.

وقتی کسی نگرش منفی فون راد نسبت به تاریخی بودن روایت‌های تاریخی یوشع تا پادشاهان را درک می‌کند، مجبور می‌شود نتیجه بگیرد که تأکید او بر کارکرد کلام خدا در تاریخ اسرائیل [و او اغلب در مورد آن صحبت می‌کند] چیزی نیست که واقعییتی در آن گزارش شده باشد، بلکه یک ساختار الهیاتی از متکلمان تثنیه‌ای است. از نظر فون راد، کارکرد کلام خدا در واقع فقط یک ساختار الهیاتی از متکلمان تثنیه‌ای است.

من فکر می‌کنم می‌توانید بسیاری از (Heilgeschichte) تحلیل وانوی از تاریخ در مقابل تاریخ شفاهی گفته‌های او در مورد کلام خدا و کارکرد آن را به روشی مشروع برداشت کنید و واقعاً چیزی از آن بیاموزید - اگر بتوانید آن را از برداشت او که به آن اهمیت کاملاً متفاوتی می‌دهد جدا کنید. این تقسیم‌بندی بین تاریخ شفاهی، تاریخ اعترافی، و تاریخ، به معنای تاریخ یا چیزهایی که واقعاً اتفاق می‌افتند، مشکل اصلی رویکرد فون راد به «ادبیات عهد عتیق است. اگرچه می‌توان از تحلیل الهیاتی فون راد از عهد عتیق چیزهای زیادی آموخت، اما باید این

آموخته‌ها را از او استخراج کرد و به رویکردی تبدیل کرد که از تضاد ذاتی که سیستم فون راد بین حقیقت تاریخی و حقیقت دینی ایجاد می‌کند، اجتناب کند. از نظر فون راد، حقیقت تاریخی و حقیقت دینی در دو سطح مختلف عمل می‌کنند. به نظر من مدل کتاب مقدس این است که حقیقت دینی بر حقیقت تاریخی بنا شده است؛ این دو با هم کار می‌کنند.

اما «وی آن راد» یک ساختار کلامی ارائه می‌دهد. او صرفاً اشارات تاریخی را به نویسنده‌ای که در تبعید زندگی می‌کرده نسبت می‌دهد و آن نویسنده تاریخ اسرائیل را به گونه‌ای بازنمایی می‌کند که کلام خدا نقش و کارکرد برجسته‌ای در تعیین مسیر تاریخ اسرائیل داشته است، همانطور که او تاریخ را نوشته است. اما این یک تاریخ اعتراف شده است؛ این یک ساختار کلامی است. او در مورد چیزی که واقعاً در واقعیت به آن معنا اتفاق افتاده است صحبت نمی‌کند.

،رونویسی توسط ناتان لواد، پیتر لی، موری اونیل، والر ی پلیچتا، اریکا سندرسون
چارلیز ایزاک و ویرایش شده توسط پیتر استوری
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس